



تکتم شریف زاده، نویسنده توان یاب محله هفده شهریور، دارفانی را وداع گفت

صدای تکتم با زبانش ماندگار شد



یاد آشنا

تلاش کرد هر طور شده به وضعیت روحی اش سر و سامان بدهد.

● ○ **بیا حرف هایت را بنویس**

تکتم آن قدر حرف برای گفتن داشت که لیلگاه ساعت ها کنار تخت مادری نشست و به او گوش می داد. لیلگاه تلاش کرد مادر را در ساعات تنهایی سرگرم کند؛ به همین دلیل تشویقش کرد که با استفاده از زبان، داستان های زندگی اش را بنویسد؛ «به مرور نوشتن به یکی از دغدغه های مادرم تبدیل شده بود. هر وقت از دانشگاه برمی گشتم با شوق از من می خواست هر چه را از صبح نوشته است، بخوانم و نظر بدهم. به گفته اطرافیان، برگشتنم به زندگی مادر به او روحیه داده بود تا با بیماری اش بجنگد و تسلیم نشود.»

از لیلما می پرسیم مصاحبه ما با مادر چقدر توانست در روحیه اش اثر بگذارد و با دیدن عکسش در شهرآرامحله چه حسی داشت. لیلما در جواب می گوید: وقتی فهمیدم از روزنامه شهرآرا برای مصاحبه به خانه مان می آیند، خیلی ذوق کردم؛ خوشحال بودم که او توانمندی اش دیده شده است.

به گفته لیلما مادرش پس از چاپ مصاحبه خیلی امیدوارتر بود و حس می کرد صدایش به عنوان یک معلول شنیده شده است؛ «واقعا حس خوبی داشت از اینکه توانسته بودم اندیشه ای بکار دو این تفکر که باید در هر شرایطی برای زندگی جنگید، از او به یادگار می ماند.»

همراه پدرش رفت. نبود لیلما برای مادر، جان کاه تر از ام اس بود. پدرش او را دیر به دیر به دیدن مادری می آورد و مادر هر روز بیشتر از قبل در خودش فرو می رفت.

تکتم و دخترش سال های زیادی از هم دور بودند. این دوری برای مادر آن قدر طاقت فرسا بود که به روند بیماری اش سرعت بخشید. اما بالاخره دعاهایش نتیجه داد و وقتی لیلما به سن قانونی رسید، به سراغ مادر آمد و از کنارش تا آخرین روزهای زندگی اش تکان نخورد.

لیلا حسینی، دختر تکتم شریف زاده ۲۳ سال دارد. او برایمان از مادری می گوید که یک ماه پیش از فوت در بیمارستان بستری شد؛ «مادرم ۲۴ سال توان حرکتش را از دست داده بود. وقتی ۵ سال قبل، پیشش برگشتم، سال ها بود که معلولیت داشت و بسیار ناامید بود. اما با دیدنم نور امید در دلش زنده شد و



محبوبه فرامرز اردیبهشت پارسال بود که با تکتم شریف زاده آشنا شدم. او برایم نمونه ای از زنی قوی و بااراده بود. زنی که با نوک زبانش به صفحه کلید گوشی ضربه می زد و به همین روش توانسته بود کتابی از خاطرات زندگی اش و اتفاقات عجیب و سختی را که با آن مواجه شده بود، روایت کند و به چاپ برساند.

در همان دیدار اول فهمیدم درگیری با ام اس آرام وجودش را بلعیده است و بیماری در پیشرفته ترین مراحلش قرار دارد. او در بیست سالگی ازدواج کرد؛ همان سال اول زندگی مشترک از بیماری اش مطلع شد و هم زمان فهمید باردار است و نمی تواند دارو مصرف کند. ۹ ماه کافی بود تا بیماری اثرش را روی تکتم بگذارد. وقتی به دیدنش رفتیم، به طور کامل فلج شده بود و تنها گردنش را می توانست تکان بدهد. گفت وگویی شهرآرامحله با تکتم شریفی با تیتراژ «زبانی که می نویسد» در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۴ به چاپ رسید و شهریور سال گذشته توانست در «اشکواره ملی حسینی» در آمل، مقام دوم گفت وگو را کسب کند.

حال بعد از گذشت یک سال با خبر شده ایم تکتم شریفی از دنیا رفته است. این مطلب یادبودی است برای زنی که سرشار از حس زندگی بود و دلش می خواست نوشتن را ادامه بدهد اما بیماری به او مجال نداد.

● ○ **مادر، دلتنگ لیلما**

تکتم ۹۲ سال از همسرش جدا شد. لیلانیز



اهالی محله امام رضا(ع) اثر انگشت خود را روی پیمان نامه ثبت کردند

هم پیمان با آرمان های نظام



عیدگاه

مقوایی در حال نوشتن متن «جانم فدای ایران» است. او که ۴۶ سال سن دارد، درباره حضورش در اجتماع می گوید: ایرانی با عرق ملی اش شناخته می شود. او حاضر نیست زیر بار زور برود.

آقازاکه همراه همسر و پسرش در پویش جانفدا ثبت نام کرده است، توضیح می دهد: هر شب نیم ساعتی به اجتماع مردمی می آیم تا نشان دهم من هم در سرنوشت کشورم سهم دارم و بیگانه نمی توانم برای ماتصمیم بگیرم.

زهرا حسن زاده، دختر نوجوانی است که مچ بند سه رنگ پرچم کشورمان را به دستش بسته است. او می گوید: سعی می کنم تکالیف مدرسه ام را زودتر انجام دهم تا همراه مادرم در اجتماع مردمی حاضر شوم. امشب با استامپ قرمز، زیر پارچه اثر انگشتم را ثبت کردم تا نشان دهم من نیز با آرمان های نظام هم پیمان هستم.

او می افزاید: در همسایگی مسجد زندگی می کنیم و در چند روزی که بانوان مسجدی نذوراتی مانند آش رشته، عدسی و... درست کردند، همراه آن ها بودم تا در این کار خیر شریک باشم. با حضور در مراسم و کمک به بسیجیان احساس ارزشمند بودن دارم.

حمایت مردمی را تنظیم کنیم تا مردم با اثر انگشت خود آن را امضا کنند. او توضیح می دهد: هر شب حدود صد نفر در اجتماع حضور دارند که برخی از آن ها زائرانی هستند که به سمت حرم مطهر می روند؛ حتی در چند شب، زائران عراقی نیز در مراسم حضور داشتند و با علاقه پرچم گردانی کردند.

● ○ **بهادادان به کودکان**

فاطمه زمانیان، مسئول پایگاه بسیج خواهران مسجد ایزدی است. او در حالی که روی دست چند دختر بچه مقابلش باگواش، سه رنگ پرچم کشور را نقاشی می کند، برایمان توضیح می دهد: کودکان و نوجوانان همراه والدینشان از همان شب اول به مراسم می آمدند؛ همین موضوع باعث شد برای آن ها ویژه برنامه هایی در نظر بگیریم. او ادامه می دهد: نقاشی روی صورت و دست، توزیع بادکنک بین کودکان و همچنین گذاشتن چند کاغذ برای نوشتن دل نوشته برای کودکان مدرسه شجره طیبه میناب، بخشی از اقدامات ما بود. از طرف دیگر در روز دختر به دختر خانم هایی که در مراسم حضور داشتند، گل سرهدیه دادیم.

● ○ **جان فدای وطن**

رضا خیراندیش یکی از اهالی است که در گوشه ای از مراسم روی

نجمه موسوی زاده در حاشیه خیابان امام رضا(ع) و درست مقابل مسجد ایزدی، پرچم سه رنگ کشور در دست پسری نوجوان حرکت می کند. در کنارش چند مردوزن نیز پلاکاردهایی با مضمون «شاه، فقط شاه نجف»، «لیک یا خامنه ای»، «یا حسین(ع)» و... به دست گرفته اند و شعارهای حماسی سر می دهند.

نقطه تمایز این اجتماع با سایر اجتماع های محله امام رضا(ع) در پارچه نوشته ای است که جلو موکب نصب شده است؛ پارچه ای که روی آن نوشته شده «با خون امضای دهیم در رکاب سید مجتبی، تا نابودی دشمن ایستاده ایم». وزیر آن پر از اثر انگشت حاضران و رهگذران است که تعهد خود را به این نوشته ثبت کرده اند.

● ○ **حضور زائران خارجی در اجتماع مردمی**

امیدرضا وارسته، مسئول پایگاه بسیج شهید آیت مسجد ایزدی است. او ۵۴ شب است که به خیابان می آید تا بگوید پایبند به آرمان های نظام است. توضیح می دهد: بسیاری از اهالی و کسبه به خون خواهی رهبر شهید، جلو مسجد تجمع می کردند تا حمایت خود را از رزمندگان مقاومت اعلام کنند.

وارسته به پارچه نوشته نیز اشاره می کند و می گوید: برخلاف چیزی که دشمن تصور می کند، افرادی که در اجتماع حضور داشتند آن قدر به آرمان های نظام و انقلاب پایبند هستند که تصمیم گرفتیم پارچه